

مقالات و بررسیها، دفتر ۷۲، زمستان ۸۱، ص ۵۱-۶۰

بررسی نسبت فقه الحدیث با درایة الحدیث

داود سلیمانی

دانشکده الهیات و معارف اسلامی

چکیده:

با توجه به کاربرد دو اصطلاح «درایة الحدیث» و «فقه الحدیث» در مباحث و علوم مربوط به حوزه حدیث، و مشاهده خلط‌هایی که در کاربرد این دو اصطلاح بین دانشمندان این فن واقع شده است، این مقاله در صدد ایضاح این دو اصطلاح با توجه به کاربرد هر یک از آنها در تاریخ حدیث است. این امر با مروری بر تحول کاربرد «درایة الحدیث» در سه مقطع تاریخی از عصر ورود حدیث تاکنون، و مقایسه آن با معنای امروزی «فقه الحدیث» تبیین شده است و در هر مقطع نسبت «درایة الحدیث» با «فقه الحدیث» به لحاظ منطقی مشخص گردیده است.

کلید واژه‌ها: درایة الحدیث، فقه الحدیث، متن، کیفیت سند، آغابزرگ تهرانی.

مقدمه

«فقه الحدیث» یکی از شاخه‌های علم الحدیث است که به بررسی حدیث از جهت متن - و نه سند - می‌پردازد و متکفل فهم و تفسیر حدیث است. از آنجا که در برخی متون، رسالت فهم متن و سند را به «درایة الحدیث» نسبت می‌دهند (سیوطی، ۱۳؛ قاسمی، ۷۵)، و از سوی دیگر موضوع «فقه الحدیث» نیز «متن» حدیث است، این سؤال مطرح می‌شود که چه نسبت یا فرقی بین درایة الحدیث و فقه الحدیث وجود دارد؟ آیا هر دو یک علم‌اند و یا وجه ممیزه‌ای دارند؟ و آیا اساساً فقه الحدیث دارای پیشینه و سابقه‌ای در تاریخ حدیث بوده است؟

اگر این علم دارای پیشینه بوده، آیا با همین تعبیر و عنوان و قالب امروزین آن به کار می‌رفته و یا در قالب و عنوانی دیگر مطرح بوده است؟ و خلاصه آن که نسبت فقه الحدیث که موضوع آن متن حدیث است با درایة الحدیث و کاربرد آن در طول تاریخ چگونه بوده است؟

ما در این نوشته سعی خواهیم کرد با توجه به دو اصطلاح «درایة الحدیث» و «فقه الحدیث» به بررسی سؤالات مطروحه پرداخته و با توجه به سیر تطور و کاربرد تاریخی درایة الحدیث، نسبت آن را با فقه الحدیث روشن سازیم.

۱- می‌دانیم که در عصر ورود حدیث^۱ یعنی در عصری که دسترسی به معصوم(ع) امکان‌پذیر بود، اصحاب و یاران برای درک بیشتر حدیث و پرده‌برداری از غوامض و پیچیدگی‌هایی که گاه فهم حدیث را دشوار می‌ساخت، به خود آنان رجوع می‌کردند و پاسخ سؤالات خویش را از ایشان می‌گرفتند (نک: فیض کاشانی، ۱/ ۲۹۵ ح ۲۳۲). از سوی دیگر معصومین(ع) در مورد سخنان خویش، بیشتر از همه چیز به فهم آن - و نه صرف روایت آن - تأکید می‌ورزیدند (نک: همو، ۱/ ۱۲۷ ح ۴۳). از این رو فهم حدیث و شناخت آن مورد تأکید بود و این امر در کلام آنان به «درایة» تعبیر شده است و اولین اصطلاحی که برای فهم حدیث بوجود آمد «درایة الحدیث» بود که در برخی از اخبار معصومین(ع) به آن اشاره شده است. مثلاً شیخ صدوق حدیثی ذکر می‌کند که بیانگر این نکته است که فهم متن حدیث - که امروزه موضوع فقه الحدیث است - به عهده «درایة الحدیث» بوده است: «ابی - رحمه الله - قال حدثنا علی بن ابراهیم بن هاشم، عن محمد بن عیسی، عن محمد بن ابی عمیر، عن برید الرزازی، عن ابی عبدالله (ع) قال: ابو جعفر(ع) قال: یا بنی اعرف منازل الشیعة علی قدر روایتهم و معرفتهم، فان المعرفة هی الدرایة للروایة، و بالدرايات للروایات یعلو المؤمن إلى أقصى درجات الايمان، إتی نظرت فی کتاب لعلی(ع) فوجدت فی الكتاب: أن قيمة كل امرئ و قدره معرفته، إن الله تبارک و تعالی یحاسب الناس علی قدر ما آتاهم من العقول فی دار الدنيا» (صدوق، ۱ و ۲).

۱. عصر ورود حدیث، در نزد شیعیان از بعثت پیامبر(ص)، تا آغاز غیبت کبری(۳۲۹ ق) است.
۲. ترجمه متن حدیث: امام صادق(ع) از پدرگرمی‌شان نقل می‌کند که به وی فرمودند: «ای پسر من درجه

چنانکه می‌بینیم در روایات مذکور تأکید بر فهم، درک و شناخت حدیث است که با عبارت «الدراية للرواية» - درایة الحدیث - آمده است و دانشمندان به استناد این گونه روایات، «دراية الحدیث» را که به معنای علم و شناخت حدیث است در مقابل «رواية الحدیث» که نقل و ضبط حدیث است، مصطلح نموده‌اند. این معنا نیز از روایتی که از علی(ع) نقل شده مستفاد می‌گردد؛ آنجا که ایشان در فهم حدیث، عبارت «عقل الرعاية» را در مقابل «عقل الرواية» قرار می‌دهند: «اعقلوا الخبر اذا سمعتموه عقل رعاية لا عقل رواية، فان رواة العلم كثيرٌ و رُعايته قليلٌ». در معنای عقل الرعاية گفته شده: «ضبطه بالفهم و رعاية العلم» و در معنی عقل الرواية نیز گفته‌اند: «ضبطُ الفاظها و سماعها دونَ تفهم المعنى» (ابن میثم بحرانی، ۲۹۰/۵).

در اینجا نیز عقل الرواية در مقابل عقل الرعاية، که همان فهم و رعایت علم و به تعبیری «دراية الحدیث» است، قرار گرفته و یا عباراتی نظیر «حدیثٌ تدریه خیر من الف حدیثٌ ترویه، و لایکون الرجلُ منکم فقیهاً حتی یعرف معاریض کلامنا» (صدوق، ۲)،^۱ ناظر به همین معناست. بنابراین در این مقطع زمانی - یعنی عصر معصومین(ع) - «دراية الحدیث» در مقابل «رواية الحدیث» ناظر بر فهم حدیث بوده است و این معنی «دراية الحدیث» مترادف با معنا و مصطلح امروزین «فقه الحدیث» است که متکفل فهم مراد و معنای متن حدیث است. شاید به همین دلیل است که بعضی از متأخرین نیز «دراية الحدیث» را مترادف با «فقه الحدیث» دانسته‌اند، چنانکه گفته‌اند: «دراية الحدیث (در مقابل رواية الحدیث) علمی است که از مفاد الفاظ متن حدیث چون شرح لغات حدیث و بیان حال حدیث از لحاظ اطلاق و تقييد و عموم و خصوص و داشتن معارض و مانند



شیعیان را به میزان حفظ روایات و شناخت آن بشناس، شناخت همان درک روایت است، و به واسطه فهم روایت است که فرد مؤمن به بالاترین درجات ایمان ارتقاء می‌یابد، من در کتاب علی(ع) دقت کرده و در آن این حدیث را یافته‌ام که: ارزش و منزلت هر کس به میزان شناخت (معرفت) اوست، حسابرسی خداوند تبارک و تعالی از مردم به اندازه عقلی است که در خانه دنیا به آنها داده است».

۱. یک حدیث که فهم شود بهتر از هزار حدیث است که روایت شود، کسی از شما فقیه نیست مگر آنکه معاریض (وجه پنهان کلام، فحوا و اصل) کلام ما را بداند.

اینها بحث می‌کند، که مناسب است نام این قسمت را «فقه الحدیث گذارد» (شانه‌چی، ۲). ولی یادآوری این نکته لازم است که این توجیه (یعنی مترادف بودن فقه الحدیث و درایة الحدیث) هنگامی پذیرفته است که مرادمان از «درایة الحدیث» همان مفهوم اولیه درایة در عصر ورود حدیث باشد و نه بعد از آن. زیرا استعمال «درایة الحدیث» در عصر معصومین(ع)، غلبه در فهم «متن و محتوای» حدیث داشته است و به دلایلی «سند و احوال سند» را شامل نمی‌شده، زیرا با وجود حضور معصوم(ع) و دسترسی به ایشان، صحت و سقم انتساب حدیث به آنها به سادگی حاصل می‌شد و چون سخنان معصوم(ع) یا مستقیماً از ایشان نقل می‌شد و یا از طریق وسائط بسیار اندک، ناچار سببی برای غور و بررسی سند حدیث وجود نداشت و در صورت اختلاف و یا شک و شبهه نسبت به متن روایت و یا انتساب آن به معصوم(ع)، سهولت دسترسی به منبع خبر، علم به صحت و سقم و یا انتساب آن به معصوم را روشن می‌ساخت،^۱ ولی رفته رفته و بالاخص پس از عصر معصومین(ع) سند اعتبار بیشتر یافت، هر چند که از آغاز تا حدود دو قرن پس از اسلام روایات را در «اصول» و «دفاعی» که بعداً از آنها به «اصول اربعه» یاد شده گرد می‌آوردند، ولی متقدمین، تا چند قرن پس از آن، صحت و اعتبار روایت را - نه به اعتبار سند - بلکه با بررسی محتوای متن حدیث و عرضه آن به کتاب خدا و یا سایر اخبار رسیده از معصومین(ع) که به صحت و انتساب آن علم داشتند احراز می‌کردند. بنابراین توصیه ایشان بر درایت در روایت، و تشویق آنان بر اینکه «حدیث تدریه خیر من الف حدیث ترویه» (صدوق، ۲) ناظر بر فهم متن روایات است و نه سند آن، زیرا اولاً به دلیل همزمانی، استناد به سند وجه چندانی نداشته است؛ ثانیاً به دلیل هم عصر بودن راویان با معصوم(ع) نیاز چندانی به بررسی و کنکاش در سند احساس نمی‌شده است و اگر نیاز به بررسی بود با اندک پرسشی چند موضوع روشن می‌شد.

بنابراین، می‌توان نتیجه گرفت که «فقه الحدیث» در عصر اول هر چند تحت این عنوان مصطلح نبوده است، ولی از نظر بار معنایی، دارای پیشینه بوده است. در حقیقت

۱. چنانکه از معصومین(ع) روایات بسیاری در پاسخ به سؤال اصحاب ایراد شده است؛ و در مواردی نیز ایشان راه شناخت حدیث صحیح از سقیم را به آنان تعلیم داده و فرموده‌اند که روایات ما را با قرآن قول رسول خدا (ص) بسنجید، اگر با آن موافق بود بپذیرید، و اگر نبود، رد کنید (کلینی، ۱/۸۸).

«درایة‌الحديث» در - عصر اول - رسالتی را که اینک «فقه‌الحديث» متکفل آن است به دوش داشته است. همچنین نسبت بین «درایة‌الحديث» (در عصر ورود حديث)، با «فقه‌الحديث» در معنای امروزی آن نسبت تساوی است. یعنی موضوع «درایة‌الحديث» در این دوره «متن و مروی» حديث است و موضوع «فقه‌الحديث» نیز همین «متن و مروی» است. به این اعتبار می‌توان «درایة‌الحديث» را همان «فقه‌الحديث» - چنانکه بعضی گفته‌اند - نامید.

۲- با دور شدن از عصر ورود حديث یعنی بیش از دو قرن از طلوع اسلام، بالاخص آن زمان که جمع‌آوری حديث - به دلایل عدیده‌ای که ذکر آن ما را از ادامه بحث باز می‌دارد، نظیر خوف از ضیاع و تحریف و تصحیف و تبدیل و جعل حديث و لزوم صیانت از آثار معصومین (ع) - اهتمام و توجه به سند حديث رفته رفته جایگاه خود را یافت، هر چند که جمع‌حديث از همان عصر اول در میان صحابه بزرگ پیامبر (ص) طرفدارانی داشت و علی (ع) و بعضی از صحابه آن حضرت و دیگر معصومین (ع) در سالهای بعد بدان اهتمام جدی داشتند (نک: معارف، ۳۵ - ۷۷)، ولی توجه به «سند» حديث امری بود که در همان قرون اول و دوم جایگاه خود را یافت و رفته رفته ارزش آن مورد توجه قرار گرفت (نک: همو، ۸۱)، زیرا دانستن صحت انتساب یک قول به معصوم (ع)، و عدم دسترسی به ایشان، و وجود اخبار و روایات متعارض و حتی متناقض در موضوعی واحد یعنی اختلاف روایات و نقل‌های متفاوت، همه و همه نیازمند بررسی صحت انتساب در نقل بود که شناخت و علم به «سند روایت» و «رجال» آن را ضروری می‌ساخت. بنابراین بررسی حديث از جهت وسائط نقل و سند از دو جهت مورد توجه قرار گرفت، یکی از جهت وثاقت و عدالت ناقل و ناقلین؛ و دیگر از جهت اتصال و یا عدم اتصال و کیفیت سند و احوال متن.

در شناخت حديث - با ورود عامل «سند» در کنار «متن» - علاوه بر لزوم فهم متن حديث، اطمینان از «وثاقت ناقلین» و «کیفیت اتصال سند» نیز ضروری می‌بود. لهذا در این مرحله «درایة‌الحديث» در مقابل «روایة‌الحديث» تعریف جدیدتری می‌یافت و کاربرد وسیع‌تری می‌داشت؛ و هم متن و هم سند را شامل می‌شد. درایة‌الحديث که در عصر معصومین (ع) همان درک و فهم حديث بود و به دلیل عدم ضرورت بررسی سند،

گستره آن را متن و الفاظ حدیث تشکیل می‌داد، در دوره بعدی، به دلیل اینکه «شناخت حدیث» متضمن شناخت صحت و سقم انتساب آن به معصوم (ع) نیز بود، بنابراین گستره «درایة الحدیث»، «سند حدیث» را نیز شامل شد و فهم حدیث - اعم از متن و سند - برای علم درایت موضوعیت پیدا کرد. ولی در بررسی سند، بحث از رجال و ناقلان حدیث - که عمدتاً نه به کیفیت سند از جهت اتصال و انقطاع - بلکه به احوال شخصیه ناقلان از جهت اعتماد و عدم اعتماد به آنان در نقل حدیث برمی‌گشت، از احوال و کیفیت سند جدا شد و علم مستقلی به نام علم رجال الحدیث را به عنوان علم روایة الحدیث تشکیل داد. چنانکه می‌بینیم موضوع درایه در این عصر، اعم از متن و سند حدیث است. ولی باید دقت داشت که سند از جهت کیفیت اتصال و انقطاع و حالات دیگری چون کیفیت نقل و تحمل حدیث و ...، به همراه متن، موضوع این علم است، و نه از جهت رجال و ناقلان آن، هر چند که راویان نیز جزئی از وسائط و سلسله سند به شمار می‌روند ولی به لحاظ تفاوت جهتی که ذکر شد، دو علم درایة و رجال از یکدیگر متمایز شدند.^۱

با نظر به تعاریفی که امثال شیخ بهایی (ره) و شهید ثانی (ره) و دیگران از «درایة الحدیث» به دست داده‌اند، صحت نظریه پیش گفته را می‌توان دریافت چنانکه در مقدمه و جیزه آمده است:

«علم الدرایة، علم یبحث فیه عن سند الحدیث و متنه و کیفیة تحمله و آداب نقله»
(شیخ بهایی، ۱).^۲

و گفته‌اند، درایة الحدیث در اصطلاح علمی است که در آن از متن حدیث و سند و طرق آن (از جهت صحت و سقم یا معلل بودن یا نبودن و ...) و آنچه که برای شناخت

۱. چنانکه گفته‌اند: اولین عالم شیعی که در علم درایه کتابی تألیف نمود، احمد بن موسی بن جعفر بن طاووس (د ۶۷۳) بوده است. (تهرانی، الانوار الساطعة فی المائة السابعة ص ۱۳ - ۱۴، به نقل از: سبحانی، ۷). هرچند برخی ابو عبدالله حاکم نیشابوری (م ۴۰۵) را اولین عالم شیعی که اقدام به این امر نمود، می‌دانند، ولی بعضی وی را شیعه ندانسته بلکه محب علی (ع) و خاندان وی قلمداد کرده‌اند. (نک: صدر، سید حسن / ۲۹۴ به نقل از: سبحانی / ۸).

۲. علم درایه علمی است که در آن از سند و متن حدیث و کیفیت دریافت و آداب نقل آن بحث می‌شود.

حديث مقبول و مردود لازم است بحث می‌شود و این تعریفی است که شهید ثانی (ره) در اول درایه از آن یاد می‌کند:

«هو علم یبحث فيه عن متن الحديث و طرقه و ما یحتاج الیه من شرائط القبول و الرد» (شهید ثانی، ۱).

همچنین عده‌ای «مصطلح الحديث» را «درایه‌الحديث» نامیده‌اند (نک: مقدمه تحفة الاجوزی ص ۲، به نقل از شانه‌چی، ص ۳).

شاید وجه تسمیه «مصطلح الحديث» در این علم - درایه - ناظر بر غایت علم درایه است چنانکه مرحوم مامقانی می‌نویسد:

«... أن غایة هذا العلم هو معرفة الاصطلاحات المتوقعة علیها معرفة کلمات الاصحاب و استنباط الاحکام، و تمييز المقبول من الاخبار لئعمَل به، و المرود لیجتنب عنه» (مامقانی، ۴، همچنین نک: غفاری، علی اکبر، ۱۰).

پس درمی‌یابیم در برهه‌ای از زمان، «درایه‌الحديث» مصطلحات حدیثی را نیز شامل شده است و این به دلیل ماهیتی بود که علم درایه می‌بایست احادیث را به جهت نوع اتصال سند و یا عدم اتصال و کیفیت نقل و تحمل حدیث و یا تعداد راوی در سلسله سند مورد بررسی قرار دهد. از این رو در این علم نیاز به طبقه‌بندی احادیث و یا نام‌گذاری اصطلاحی آنها احساس شد و اصطلاحات حدیثی متعدد به وجود آمد. نظیر حدیث صحیح، حسن، مرفوع، مرسل که ناظر به کیفیت سند بود - و معنعن و مسلسل - که ناظر بر کیفیت نقل حدیث است - و یا حدیث عام یا خاص، مطلق یا مقید، مُصَحَّف و غیر آن - که ناظر به بیان حالات متن حدیث است - . نتیجه اینکه مصطلحات حدیثی که نتیجه غایی درایه‌الحديث بود، تحت عنوان «مصطلح الحديث» با «درایه‌الحديث» مترادف گشت و چون موضوع درایه‌الحديث، هم سند و هم متن بود، اصطلاحات حدیثی (مصطلح‌الحديث) نیز، هم برگرفته از «سند» حدیث بود و هم از متن آن.

با توجه به آنچه ذکر شد در می‌یابیم که در این برهه درایه‌الحديث - در مقایسه با فقه‌الحديث از جهت موضوع - دایره‌ای گسترده‌تر دارد؛ و به دلیل اینکه موضوع فقه‌الحديث صرفاً «متن» است، می‌توان نتیجه گرفت «فقه‌الحديث» جزئی از «درایه‌الحديث» - و نه مترادف با آن - تلقی می‌گردد. و به تعبیر دیگر، در این دوره نسبت درایه‌الحديث با فقه

الحديث نسبت «عموم و خصوص مطلق» است، یعنی درایة الحديث اعم از فقه الحديث است.

۳- سومین مرحله، دوره‌ای است که درایة الحديث مجدداً کاربرد یگانه خود را - همان گونه که در عصر ورود حديث ذکر شد - می‌یابد. ولی این بار درایة نه از جهت پرداختن به متن، بلکه از جهت پرداختن به کیفیت سند موضوعیت پیدا می‌کند. در میان متأخران، مرحوم آغابزرگ تهرانی با تعریفی که از درایة الحديث به دست می‌دهد و با تفاوتی که بین درایة و رجال و فقه الحديث به جهت موضوع قائل می‌شود، در حقیقت گام دیگری در جهت تبیین و تمایز این علوم از یکدیگر برمی‌دارد.

او درایة الحديث را علمی می‌داند که در آن از احوال و عوارضی که به سند حديث بار می‌شود بحث می‌کند. همچنین معتقد است درایة الحديث از طرقي که به متن می‌رسد و در آن عده‌ای حديث را به ترتیب از یکدیگر نقل کرده‌اند گفتگو می‌کند، «هنگام نقل، اولین راوی متن حديث را از راوی قبل از خود می‌گیرد، سپس آن را - از وی - برای فرد بعدی نقل می‌کند، تا اینکه آن متن به ما می‌رسد» (آغابزرگ، ۵۴/۸).

سپس می‌افزاید: «پس سندی که از این افراد ناقل فراهم آمده است حالات مختلفی دارد که در اعتبار و عدم اعتبار آن مؤثر است، مثل اینکه سند متصل باشد یا منقطع، مسند باشد و یا مرسل، معنعن، مسلسل، عالی، قریب، صحیح، حسن، موقوف، ضعیف و یا غیر اینها - از عوارضی که در اعتبار سند و یا عدم اعتبار آن مدخلیت داشته باشد - علم درایة متکفل بحث از این نوع عوارض است» (همانجا).

وی در ادامه می‌گوید: «اما بحث از احوال شخصیه‌ای که متعرض اجزاء سند و اعضاء و اشخاصی که به ترتیب در نقل وجود دارند - که از آنها به راویان حديث تعبیر می‌شود - و ممیزه‌هایی که در هر یک از آنها - با مدح و ذم و غیر آن - وجود دارد که در جواز و یا عدم قبول روایت از آنان مؤثر است، موقوف به علم «رجال الحديث» است. و این فن دیگری است؛ هر چند که این دو فن در بحث از موضوع واحد که همان «سند حديث» است اشتراک دارند، ولی «جهت» بحث مختلف است. چنانکه دیدیم در «علم درایة» از احوال نفس سند بحث می‌شود و در «علم رجال» از احوال اجزاء و اعضایی که سند حديث از آن تشکیل می‌گردد بحث می‌نماید» (همانجا).

آغازبرگ پس از ارائه این تعریف از «درایة‌الحديث» و «علم رجال» به تعریف علم «فقه‌الحديث» می‌پردازد و آن را فن مستقلى نسبت به دو فن سابق ذکر می‌کند، که ما به دلیل اهمیت نظری و عیناً عبارت او را نقل می‌کنیم:

«و يقابل هذين الفئتين، فنُّ ثالثٌ وهو فنُّ فقه الحديث، المخالفُ معهما في الموضوع. فان موضوعَ متن الحديث خاصةً فيبحثُ فيه في شرح لغاته و بيان حالاته من كونه نصاً أو ظاهراً، عاماً أو خاصاً، مطلقاً أو مقيداً، مجملاً أو مبيناً، معارضاً أو غير معارضٍ» (آغازبرگ تهرانی، ۵۴/۸).

یعنی، و در مقابل این دو فن، فن سومی است که آن فقه‌الحديث است، که در موضوع با آن دو فن دیگر مختلف است. موضوع فقه‌الحديث، به طور خاص متن حديث است که در آن از شرح لغات حديث و بيان حالات آن، از اینکه نص باشد یا ظاهر، عام یا خاص، مطلق یا مقید، مجمل یا مبين، معارض یا غير معارض، بحث می‌شود».

بنابراین در می‌یابیم که «فقه‌الحديث» در مرحله‌ی اخیر و نزد متأخران، همان «درایة‌الحديث» در عصر ورود حديث است. زیرا در هر دو زمان یاد شده موضوع هر دو علم، متن و محتوای حديث بوده است. در حقیقت، در این برهه «موضوع» علم درایة‌الحديث صرفاً سند (از جهتی که ذکر کردیم) است و «موضوع» علم فقه‌الحديث صرفاً متن است. یعنی نسبت این دو علم با یکدیگر در نزد متأخران نسبت «تباین» است و موضوعاً با هم تفاوت اساسی دارند.

کتابشناسی

- آغازبرگ تهرانی، محمدحسین، الذریعه الى تصانيف الشيعة، تهران، ۱۳۲۹ق.
- ابن بابویه، ابو جعفر محمد بن علی الصدوق، معانی الاخبار، قم، ۱۳۶۱ق.
- ابن بحرانی، کمال‌الدین میثم بن علی، شرح نهج البلاغه، قم، ۱۳۶۲ق.
- بهاء‌الدین عاملی، محمدحسین (شیخ بهایی)، الوجیزه فی علم الدرایة، ایران، سنگی، ۱۳۱۹ق.
- زین‌الدین بن علی (شهید ثانی)، الدرایة، تهران، ۱۳۰۶ق.
- سبحانی، جعفر، اصول الحديث و احکامه، قم، ۱۴۱۲ق.
- سیوطی، جلال‌الدین، تدریب الزاوی فی شرح تقریب التواوی، لبنان، ۱۴۱۴ق.

- غفّاری، علی اکبر، تلخیص مقباس الهدایه مامقانی، تهران، ۱۳۶۹.
- فیض کاشانی، محمد محسن، کتاب الوافی، اصفهان، ۱۳۶۵.
- قاسمی، محمد جمال الدین، قواعد التحدیث، لبنان، دارالفکر، بی تا.
- کلینی، محمد بن یعقوب، اصول کافی، ترجمه و شرح مصطفوی، سیدجواد، تهران، اسلامیة، بی تا.
- مامقانی، عبدالله، مقباس الهدایة فی علم الدرایة، نجف، ۱۳۴۵ق.
- مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، بیروت، ۱۴۰۳ق.
- مدیر شانه چی، کاظم، علم الحدیث و درایة الحدیث، قم، ۱۳۶۲.
- معارف، مجید، پژوهشی در تاریخ حدیث شیعه، تهران، ۱۳۷۴.